

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۱۰/۱۲/۲۷

مکتی بر چونی و چندی باز سازی احاد "حدخا"

بخش اول

فکر می کنم کمتر کسی می تواند وضعیت اعضای باند های خلق و پرچم به دنبال استحاله قدرت از "نجیب" به اسلام سیاسی را، از یاد برده باشد. با آنهم برای آنانی که در آن زمان یا "کوچک" بوده اند و یا اینکه اصولاً متوجه وضعیت رقتبار و سراسیمگی آنها نبودند، می توان تذکر داد که اعضای آن باند ها بدون استثناء به اصطلاح مردم کابل هرگاه "صد کارد به بدن شان زده می شدیک قطره خون بیرون نمی آمد" نه تنها می خواستند خود را با مقاومت همسان و طرفدار نشان دهند بلکه بر تمام گذشته خویش خط بطلان کشیده و هر آنچه دشنام رکیک در مغز های استعمار زده خویش داشتند، همه را نثار رهبران، سیاست های حزبی و تمامیت حزب می نمودند. شاهد مدعی ما به علاوه آن که تجربه مستقیم فرد فرد ما با آنهاست، نوشته های به جا مانده اولی اعم از خاطره نویسی هائی چون "اردو و سیاست"، "ظهور و سقوط حزب دموکراتیک خلق"، "یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی" و سایر نوشته ها خود بهترین گواه از آن حالت در یوزه گرانه را نمایندگی می نماید.

مگر به مرور زمان و طی گذشت حدود دو دهه از آن تاریخ با کمال تأسف همه شاهد هستیم که جای آن در یوزه گری ها و دوری جستن ها از حزب و سیاست های آن را، فخر فروشی ها و تلاش به خاطر بازسازی تشکیلاتی آن باند های مزدور و جنایت پیشه گرفته است. این حرکت که در نفس خودش می تواند به مفهوم پافشاری آن مشیت مزدور و جنایتکار بر صحت سیاست های حزب شان معنا گردد، اگر از طرفی وجدان آلوده و ناپاک آن جنایتکاران را می نمایاند از طرف دیگر به وضاحت نشان می دهد که مردم افغانستان به ویژه آنهایی که رسالت تاریخی افشای ماهیت و سیاست های سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران بیمقدار آن را در نظر و عمل به عهده داشتند، نتوانسته اند آن طوری که می بایست علیه آنها به مبارزه دست یازیده و سرافکنندگی آنها را در پیشگاه تاریخ تسجیل می نمودند.

اینک با در نظر داشت آن که فردا ۲۷ دسمبر است و درست در همین شب و روز ارتش اشغالگر شوروی از مرز های کشور ما عبور نموده با بریدن گلوی یک مزدور، مزدور دیگری را بر اریکه قدرت رسانید و در وجود

"سیاهروز ۶ جدی" مکتب جنایت و خیانتی را که در ۷ ثور ۵۷ افتتاح شده بود، در سطوح بالاتری تکامل داد، با وجود مصروفیت های بیش از حد و ایقان به این که انجام چنین امر بزرگی از طرف یک فرد نمی تواند ساخته باشد، سؤال "کدام عواملی باعث گردید تا مزدوران روس مجدداً طرح های بازسازی تشکیلاتی و عملی نمودن سیاست های حزبی خود را رویدست بگیرند" را مطرح نموده متناسب با توان و فرصت زمانی که از آن برخوردار هستم، به پاسخ آن همت گمارم. آنچه از قبل هویداست این تلاش به هیچ وجه برای ارزیابی چنین امر دشواری نمی تواند کافی و بسنده بوده و عاری از نقص و کمبود باشد. نویسنده را آرزو آن است تا این بحث با تمام کاستی ها و نارسائی هایش بتواند قلم به دستان چیره دست کشور را محرکی گردد تا قلم به دست گرفته و قبل از آن که خود چهره در خاک فرو برند و کوهواره جنایات مزدوران روس را نیز با خود برند، جایگاه تاریخی تبهکاران و خاینان را ثبت کتیبه خرائین تاریخ نمایند.

تا جایی که با یک نظر اجمالی می توان به قضیه تلاش مجدد به خاطر احیای تشکیلاتی خلق و پرچم حکم نمود، از دید من نکات آتی می تواند در خور توجه قرار گیرد:

۱- ادامه شرکت آنها در قدرت:

با آنکه به دنبال استحاله قدرت از اداره مستعمراتی "نجیب" به برادران تنی وی یعنی حاکمیت مستعمراتی "اسلام سیاسی" حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق "حدخا" با شاخه های آن یعنی خلق و پرچم و ادامه فریبگرانه آن حزب وطن، از لحاظ تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک در پراکندگی و افتراق به سر می بردند، مگر احاد پراکنده آن با بخش های مختلف حاکمیت های جهادی اعم از ربانی - مسعود - سیاف، مزاری - خلیلی، محسنی و گلبدین - ملا عمر و اکنون امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء در تبنانی تنگاتنگ قرار داشته، هیچ گاهی از قدرت دولتی و در نتیجه جاذبه وحدت دهنده آن به دور نبوده اند.

نفس شرکت در قدرت هر چند پراکنده، با آن که اجزاء را اینجا و آنجا در تقابل با همدیگر نیز قرار می داد، مگر با آنهم از تلاشی بیحد و حصر آنها جلو گیری نموده، به درجات مختلفی آنها را از دست انتقام مردم و کین توزی به حق آنها نیز در امان نگهداشت.

نقش ادامه شرکت جناح ها و بخش های مختلف بقایای "حدخا" در قدرت، اگر از جانبی به حفظ و بقای فزینی افراد حزب منجر شد، از جانب دیگر شدید ترین ضربات را بر پیکر وحدت ملی افغانستان نیز وارد نموده با نهادینه و عمده ساختن تضاد های قومی، زبانی، ملیتی و مذهبی بین باشندگان باهم برادر و برابر افغانستان بزرگترین خیانت را در حق مردم و کشور افغانستان انجام دادند.

بدون تأمل باید افزود که در این خیانت تاریخی همسوئی و همکاری منادیان اسلام سیاسی از حضرت صبغت الله گرفته تا ملا عمر - از لحاظ زمانی -، همه شریک بوده و تمام آنها بار خیانت "حدخا" را نیز به دوش می کشند.

۲- کمبود تا سرحد نبود مبارزه فکری لازم علیه آنها:

یکی از عوامل دیگری که در دراز مدت توانست و می تواند بیشتر از این به ضرر ملت و به نفع مزدوران روس یعنی "حدخا" تمام شود، کمبود که به جرأت می توان نوشت، نبود یک مبارزه فکری لازم و افشاء گرانه علیه سوسیال امپریالیزم در نظر و عمل در تمام دوران جنگ ضد روسی و بعد از آن می باشد. این کمبود دهشتناک که بیشترین نقش را توانسته در تلاش به خاطر احیای یک تشکیلات واحد از طرف مزدوران روس داشته باشد، در خطوط کلی خود می تواند برخاسته از عوامل آتی باشد:

الف: قتل عام پشویان جنبش انقلابی:

همان طوری که می دانیم و صدها نفر با گوشت و پوست خود آنرا تجربه نموده اند، "حدخا" از نخستین روز های به قدرت رساندنش به وسیله روسها، در وجود مجموع جنبش انقلابی به خصوص رهبران و پیشکسوتان آن، دشمنان آگاه اداره مستعمراتی و شوروی امپریالیستی را تشخیص داده با قساوت قیاس ناپذیری به جان آنها افتاده، هر آن که به دست شان رسید، در کوتاهترین زمان ممکن به قتل رسانیدند.

در این پیگرد و قتل عام وحشیانه گذشته از تمام رهبران و بینانگزاران "سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان - سرخا" حتا کسانی را که زمانی به جنبش انقلابی کشور رابطه داشتند اما در آن زمان فعالیت سیاسی خاصی نداشتند نیز با تیغ کین از میان برداشتند.

نتیجه این قساوت بی نظیر در تاریخ که ظرف کمتر از یک سال مجموع جنبش چپ را از وجود رهبرانی چون زنده یاران "یاری ها، دادگرها، رزبان ها، سرمد ها، جرأت ها، لهیب ها، رستاخیز ها، کریم ها، طغیان ها" و صد ها فرزند فرزانة دیگر این میهن محروم ساخت، افراد باقیمانده را که در خطوط کلی خود به نسل دوم و حتا نسل سوم جنبش انقلابی کشور تعلق می گرفتند، در چنان فضائی قرار داد که آنها به ناگزیر از جانبی می بایست به حفظ خود در بطن انجام وظایف مبارزاتی خویش می اندیشیدند و از طرف دیگر با هزار ناتوانی و افت و خیز پروسه جنبش وحدت طلبانه را نیز ادامه می دادند. در چنین فضائی واضح است که حل مشاکل روزمره مبارزه، بدانها کمتر فرصت می داد تا آنچه را در تقابل با سوسیال امپریالیزم و سیاست هایش می دانستند بر روی کاغذ آورده، مشت مدعیان کاذب "دموکراسی و سوسیالیزم" را باز می نمودند.

در حالی که نقطه مقابل آن، مزدوران روس با تکیه بر حاکمیت دولتی، ملیونها دالر پول از منابع داخلی و در یوزه گریهای آنها در عرصه بین المللی، همکاری تمام احزاب وابسته به روس اعم از منطقه و جهان، در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند همه روزه و هر لحظه ذهن جست و جو گر جوان افغان را آماج حملات خزعبلات ریویزیونیستی خویش قرار دهند. در چنان فضائی هیچ حزب، سازمان و یا نیروئی وجود نداشت تا از موضع انقلاب و علم، درفش مبارزه علیه آن خزعبلات را برافراشته با افشای سیاست ها و اهداف استعماری و ضد انسانی سوسیال امپریالیزم به مردم افغانستان آگاهی لازم داده آنها را از دام تزویر آنها می رهانید.

ب: حاکمیت اسلام سیاسی و تبارز آن به مثابه مقاومت رسمی:

به دنبال تجاوز مستقیم شوروی بر افغانستان و تشدید جنگ و حمایت بیدریغ کشور های عربی طرفدار غرب و پیمان ناتو همراه با چین ریویزیونیستی و دول ارتجاعی همسایه، از احاد اسلام سیاسی که بعد ها به مقاومت رسمی شهره گردیدند، اسلام سیاسی که تا قبل از آن به مثابه مزدور همسایگان از طرف مردم شناخته می شد، با بوق و سرنا به مثابه یگانه نیروی مقاومت ضد روسی تبلیغ گردید.

آن نیروی تاریخ زده و فاسد که از جانبی درک آن را نداشت که می باید علیه سیستم استعماری با سیستم مقابل آن یعنی سیستم آزادیبخش در تمام عرصه ها به نبرد پرداخت و از جانب دیگر منافع آزماندانه و فردا های اربابان شان به آنها چنین اجازه ای را نمی داد، در همان نخستین ماه های تشدید درگیری، جنبش آزادیبخش ما را از محتوای آزادیخواهانه آن تهی ساخته لباس مندرس انقلاب اسلامی را بر تن آن پوشاندند.

در نتیجه، گذشته از مردم عادی که می بایست علیه هجوم سیل آسای مواد نشراتی از فلم، رادیو و تلویزیون گرفته تا صدها هزار جلد کتاب آموزشی و ترویج برنامه های برده ساز، تربیت ایدئولوژیک لازم می دیدند تا هیچ گاهی فرق و اختلاف بین دوست و دشمن را خلط نموده سر از گریبان دشمن بیرون نکنند و چون برخی ها ظرف ۲۴ ساعت از دشمن روس به چاکر وی تغییر ماهیت ندهند، روشنفکران و شبه روشنفکران جامعه را اعم از این که در

کجا و با کی کار می کردند، یعنی با جنبش انقلابی بودند و یا با اسلام سیاسی و یا با "حدخا" در میدان تنها گذاشته با عقب مانده ترین افکار و اعتقادات خواستند، سوسیال امپریالیزم و تئوری رهنمای آنرا از صحنه بیرون نمایند. به صورت مثال می توان از تبلیغات "مجددی" یادآوری نمود:

در جریان سال ۶۰ "صبغت الله مجددی" که در ظاهر هوشیارتر از مولوی ها و چلی های آنها به نظر می خورد، ضمن یک پرسش و پاسخ رسمی با خبرنگاران المان، ضمن دانستن سرائی از بمباردمان بیرحمانه روسها بالای مردم، به جواب سؤال یک تن از خبرنگاران که با چشمان برآمده از آن همه شقاوت و قساوت به "مجددی" می نگریست، پرسید:

"با چنان بمباردمان سنگین که شما می گوئید و گویا شدید تر از بمباردمان ها در جنگ عمومی دوم است، می توانید بگوئید شما و سایر مردم چگونه توانستید از مهلکه جان به سلامت برید؟"

آقای "مجددی" که فیلش به یاد هندوستان افتاده بود، در حالیکه اکت و ادای یک تن از قدیس قرون وسطا را می نمود، نگاهی به بالا انداخته با این جمله که ما خدا داریم خواست طرف را قانع سازد. مگر چون طرف خواستار جزئیات بیشتر گردید و چماق تکفیر مذهبی هم در آنجا نمی توانست به مدد "مجددی" بیاید، ابراز داشت:

"خداوند عظیم الشان به قدرت خود کبوترانی را به حمایت از ما فرستاده، بمب های پرتاب شده را در همان هوا با نوک منقار خود گرفته بر بالای عساکر روسی می ریخت." - خواننده عزیز امیدوارم وقتی این جملات را می خوانی اگر تف بر روی آن دروغپرداز بی هویت نمی اندازی، حد اقل آن قدر فراسط برایت مانده باشد که به تصدیق آن زبان نکشائی.-

مقاومت رسمی با این شیوه و چنین "معجزاتی" می خواست مردم جهان را به مانند خود خر کند، مگر نمی دانست که قرن بیست برای تکرار داستان "ابابیل" چنان مسخره است که گوینده اش را می تواند به حضيض ذلت بکشاند. مبرهن است که با چنین شیوه مبارزه نه تنها هیچ کسی قادر نخواهد شد تا بنیان فکری اعضای حزب مزدور روس را خدشه دار ساخته تضعیف نماید حتا بچه مسلمان های مؤمن را نیز نسبت به اساسات مذهب بی اعتبار می سازد. در نتیجه همانطوری که نوشتیم آن حاکمیت سیاه و تاریخزده، نتوانست کمترین خلل و یا سؤالی را در نزد افراد وابسته به "حدخا" به وجود بیاورد تا به اساس آن ضمن و برپایه فاصله گیری فکری، در پروسه تجدید سازمان آن نهاد آغشته به جنایت و خیانت سهم نگیرد.

پ: برخورد اغواگرانه هواداران غرب و نفوذ آرام آنها در جنبش انقلابی:

با ختم حاکمیت مستقیم "حدخا" و امکان این که نیروهای انقلابی و ملی خود را اندکی جمع و جور نموده در کنار انجام سایر وظایف به افشای سیاست ها و عملکرد های جنایتکارانه و خاینانه "حدخا" نیز اقدام بورزد، بخش اعظم از روشنفکران به اصطلاح انقلابی که همان اصطلاح "شبه روشنفکر" حالت آنها را بهتر بیان می دارد، نمی دانم به چه اساسی شکست مزدوران روس را شکست جنبش انقلابی نیز دانسته با خزیدن در زیر سایه "تئوری افت جنبش" شروع کردند به ماست مالی تضاد ها و انجام آن وظایفی که در زمان خودش از طرف "نجیب" زیر عنوان کار برای "مصالحة ملی" بدان گماشته شده بودند.

این "شبه روشنفکران" که در باطن از سالها قبل به عوامل استخباراتی ناتو به ویژه "سی.ای.ای" و "ب.ن.د" استحال یافته بودند، از حمق ذاتی، ضعف شخصیتی و عقده های حقارت مضمحل در روان برخی ها سوء استفاده نموده محصول بلا فصل تجمعاتی را که به پاس خون سرخ زنده یاد "قیوم رهبر" در اروپا منعقد می گردید، در

ظرف آلوده به اصطلاح "شورای دموکراسی" ریخته و از همان آغاز، سیاست "مسامحه" و "تسامح" را با جنایتکاران "حدخا" اعلام داشتند.

آنها در این امر آنقدر پیش رفتند که یکی سر از گریبان "محبوب الله کوشانی" ستمی رسوا و عامل شناخته شده روسها که در زمان اداره مستعمراتی "نجیب" به حیث معاون آن جنایتکار و خاین به سرکوب خلق ما اشتغال داشت، در آورد و دیگری دوشادوش همقماشان و در پیشاپیش قوای اشغالگر امریکا در کابینه اداره مستعمراتی کرزی شرکت جست.

مسلم است که آنها در تمام دوران عمر ننگین شان نتوانند، نتوانستی که از نخواستن بر می خاست، علیه مزدوران روس چیزی بنویسند تا فرزندان این میهن را آگاهی لازم اجتناب از همکاری با آن شرف باختگان بدهد.

اگر یک لحظه وجدان را هریک از ما نزد خویش قاضی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که تا همین اواخر در مقابل صد ها نوشته اعم از کتاب و رساله ای که مزدوران روس نوشتند و به نشر رسانیدند و بدان وسیله کوشیدند تا جنایات و خیانت های شان را خدمت به مردم و خدمت به کشور تبلیغ نمایند، از طرف مقابل که ما باشیم کمتر چیز به درد بخوری به نشر رسید که آنها را چه در زمینه نظری و چه هم در زمینه عملی به چهار میخ بکشد.

هرگاه از یکی دونه نوشته محدود که اینجا و آنجا علیه فرمان های حاکمیت "حدخا" به نشر رسیده و چند خاطره ای که اکنون راجع به جنایات "حدخا" از منسوبین جنبش انقلابی کشور به نشر می رسد بگذریم، خواهیم دید که با تأسف ما خود به سگ مرده "حدخا" این فرصت را فراهم نموده ایم تا دوباره خود را باز سازی نموده و از مردم افغانستان "طلبگار" هم باشند.

در همین جا باید بیفزایم، هرگاه ما در آینده نیز به مانند گذشته عمل نمائیم دیری نخواهد گذشت که به علاوه آن که خود باید به مانند شرایط حاکمیت مزدوران روس در داخل افغانستان، در لاک دفاعی فرو رویم؛ شهدای گلگون کفن و بی کفن میهن ما نیز در تاریخ زیر نام اشرار جایگاه تاریخی شان را از دست خواهند داد. چه در حالیکه مزدوران روس یعنی احاد "حدخا" سخت می کوشند تا گذشته ننگین خویش را تخطئه نموده کوهواره جنایات شان را بر دوش مردم فقیر ما بار نمایند، روشنفکر نما ها در کل سوراخ دعا را گم کرده می خواهند با ابراز وجود نکبتبار شان، در عمل قدرت آتش علیه خلق و پرچم را کاهش دهند.

این رشته سر دراز دارد